

## زندگی در سایه شانس

«من خوش شانس هستم»، «فلانی بدشانس است»، «عجب شانس آورد»، «او همیشه خوش شانس است»، «من به شانس اعتقاد دارم»، «این موفقیت فقط شانس می‌خواهد»، «شانس خود را امتحان کن»، «شانسی از مرگ نجات پیدا کرد»، «لعنت به این شانس»، «خطر از بیخ گوش گذشت»، «یا شانس و یا اقبال»، «زندگی یک شانس است»؛ اینها و بسیاری دیگر، جملاتی است که بهکرات در متن جامعه و بهطور روزمره از زبان افراد مختلف در هر مقام و موقعیتی میشنویم. اما اینها تا چه اندازه درست و واقعی هستند؟ در نگاه اول، شانس امری بدیهی به نظر میرسد و هر کس به خود حق میدهد دربار آن اظهار نظر کند، اما بهرغم تحقیقات انجام شده، هنوز بسیاری از ابعاد مسئله شانس بر ما پوشیده است. علوم مختلف هر یک بهنوعی به مسئله شانس پرداخته‌اند. فیلسوفان آن را در تناظر با اخلاق و معرفت‌شناسی کاویده‌اند. از حیث اخلاقی بحث بر سر تأثیر شانس بر مسئولیت‌پذیری است، به این معنا که: «آیا شانس میتواند سبب شود که به اتفاقات پیرامونی، تعهد اخلاقی نداشته باشیم؟» مسائل اصلی در این خصوص حولوحوش مفهوم بخت اخلاقی می‌چرخد؛ از طرفی، مسئله اصلی در نسبت شانس و معرفت‌شناسی به نحو ارتباط ارزیابی‌های معرفتی با اصل وجود شانس می‌پردازد. دینداران شاید از شانس دم بزنند، اما اصولاً بدان باور ندارند؛ چراکه آن را بخشی از روند تقدیر و اثر دخالت خداوند در هستی می‌انگارند. به یک معنا، خداست که به افراد شانس میدهد. شانس در خصوص بحث آفرینش ناظر به دو مفهوم مهم و تأثیرگذار هدف و معنای زندگی است که خواهناخواه قدرت مطلق خداوند را نیز بهمیان میکشد. چه، بینظمی و آشفتگی که درعالم مشاهده میشود، برخاسته از شانس تلقی میشود و غالباً شاهدهی در دست سکولارهاست که ادعا کنند عالم را هدف و معنایی در کار نیست. امثال ریچارد داوکینز و دانیل دنت می‌گویند که تبیین نوداروینیها از خاستگاه پدیده‌ها مبتنی بر تغییرات و جهشهای شانس (موتاسیونهای) است که در کل باور به خدا و وجود غایت و هدف در زندگی را تحت شعاع قرار داده است. از طرفی، رویکردهای موحدانه و دینباورانه کلاً وجود شانس را بهمثابه یک واقعیت زیر سؤال می‌برند؛ اگر شانس واقعیت داشته باشد، با قدرت مطلق خداوند مغایرت دارد. به تعبیر دیگر، شانس، خداوند را بهمثابه صانع، طراح هوشمند و قادر متعال به چالش میکشد. به باور پیروان رویکرد موحدانه، قائلان به شانس پیش و بیش از هر چیز از وجود علل بنیادین در هستی غفلت ورزیده‌اند. کسانی مانند امانوئل سوئبرگ هیچ معنا و مبنایی برای شانس قائل نیستند و در واقع چنین استدلال میکنند که اساساً هیچ جوهری در هستی فاقد علت نیست. در عین حال همین افراد به چیزی به نام «طالع» باور دارند. روانشناسان اما، بهدنبال اسنادهای علی (اعم از علل درونی یا علل بیرونی) قضیه هستند؛ یعنی پژوهشها در این زمینه ناظر به آن است که چه زمانی افراد نوعاً یک رویداد را دستاورد شانس میدانند و پس از آنکه رویدادی را شانس تلقی کردند، در درون، چه احساسی از این انتساب دارند. نظریه‌های احتمال، مودال و کنترل و نیز توهم کنترل که در خصوص شانس مطرح شده نیز نتوانسته است پاسخ قطعی، نهایی و جامع و مانعی به مسئله شانس بدهد. از این جهت شانس باید به نحو موردی، بررسی شود به این معنا که نسخهای جامع در باب این مقوله به نحوی که در همه جا کاربرد داشته باشد، دستکم تا این زمان وجود ندارد. شانس دو حیثیت دارد: یکی درونی (luck) و دیگری، بیرونی (Chance).

در گذشته، شانس، تحفه‌های آسمانی بود و تقدیر، مشیت، قسمت، نصیب و غیره اصطلاحاتی بهشمار میرفتند که ناظر به بخت‌یاری الهی بود؛ و این تقدیر بهنوعی بر تمامی ابعاد زندگی و حیات شخص سایه افکنده است. جنبه مهم دیگر شانس، جنبه فرهنگی-اجتماعی است؛ در متن یک فرهنگ از دیرباز، برخی اتفاقات به شانس حواله شده است، گاهی این امر در نمادها و نشانه‌های عینی متجلی شده و گاهی نیز این مسئله در مناسبتها و زمانهای خاص رخ کرده است. در قمارخانه‌ها و کازینوها این نشان‌ها به‌وفور یافت می‌شود؛ گاهی در بازیهای رسمی مانند فوتبال، بیسبال، بسکتبال و غیره نیز اقداماتی برای در اختیار گرفتن بخت‌یاری انجام میشود که بعضاً از آن به خرافات و توهمات مدرن یاد میکنند.

اما آنچه در این دفتر در خصوص مسئله شانس مطرح شده، بیشتر طرح مسئله است و هیچیک از مقالات دفتر حاضر کلام آخر را در این زمینه نگفته است. فیری کوشمن در گفتگوی خود با واربر تون، از بخت اخلاقی و قضاوت‌های ما بر مبنای شهودهای شخصی و الگوهای رفتاری با چشماندازی فلسفی-روانشناختی می‌گوید. سوزان وولف ضمن مرور آراء بانی نظریه بخت اخلاقی، برنارد ویلیامز، به بحث از فضیلت اخلاقی بهمثابه واکنشی در برابر بخت اخلاقی می‌پردازد. کافمن در مقاله تأملی بر شانس، به ماهیت شانس از منظر فلسفه تحلیلی می‌پردازد. ضمن اینکه نگاهی نیز به آراء دو تن از صاحب‌نظران این حوزه یعنی نیکلاس ریچر و دانکن ریچارد می‌افکند. استیون هیلز با بازنگری نقادانه سه نظریه مهم و مطرح در شانس، یعنی نظریه کنترل، احتمال و مودال، به بررسی چرایی نادرستی و نابسندگی آنها در تحلیل ماهیت کنشهای اتفاقی و شانس می‌پردازد. دانکن ریچارد و متیو اسمیت از دو منظر فلسفه و روانشناسی به مقوله شانس می‌پردازند؛ مسئله نگاه فلسفی در این باب، بعد معرفت

شناخت-اخلاقی شانس است و روانشناسی نیز ضمن بیان برداشتهای روزانه از شانس به تأثیر این برداشتها بر رفتار آدمی در زندگی توجه دارد؛ این پژوهش بیشتر نوعی طرح مسئله و مبنایی برای تحقیقات بعدی در این زمینه است. یکی از دغدغههای مهم در حوزۀ پرداختن به شانس، مسئلۀ ارتباط آن با الوهیت و بهطور خاص اراده یا مشیت الهی است. نویسندۀ مقالۀ شانس و مشیت الهی ضمن تعریف چستی شانس در عرف عام و نیز در متن پژوهشهای گوناگون، و نیز نگاهی کلی به نگرشها و تعاریف شانس از سوی متفکران، فیلسوفان، روانشناسان، و صاحبانظران حوزههای مختلف، به نسبت میان شانس و اقبال و خواست خدا و نیز فعل الهی میپردازد و معتقد است که شناخت درست و بیغرض مشیت الهی فینفسه راهی است برای پی بردن به شانس و جایگاه آن در هستی.

علی رضا بت